

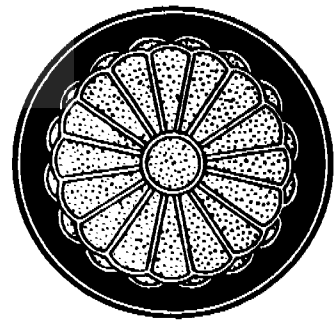
هنوز ترجمه مهمتر از تالیف است

قبل از هر چیز از دوران کودکی، نوجوانی، تحصیلات، و علت گرایش و علاقه به کار ادب و فرهنگ بگوئید. بنده از نظر جوانها، و نوجوانها، پیر، از نظر پیرها، جوان، و از نظر واقعیت و شناسنامه میانسال به حساب می‌آیم. در مقایسه با استاد جمال‌زاده که سده اول عمرشان را پشت سر گذاشته‌اند، بنده که هنوز نیم قرن اول را هم طی نکرده‌ام نوجوان و حتی نونهال شمرده می‌شوم. بنده در فروردین ۱۳۲۴ در شهرستان قزوین، در يك خانواده قدیمی و سنت‌گرای به دنیا آمده‌ام. پدرم کتابدوست بود و در معارف اسلامی دستی داشت، و از شاگردان آیت‌الله رفیعی قزوینی، و آیت‌الله آخوند ملا علی همدانی و عده‌ای دیگر از علمای نامدار عصر بود. او در اوایل تأسیس دادگستری و عصر تدوین قوانین جدید به کسوت و کالت عدلیه در آمده بود، و برعکس من میان شغل و اشتغالات معنوی و فرهنگی اش فاصله افتاده بود، یعنی حرفه و کالت را فقط از نظر اینکه امور زندگیش را بگذراند پیش گرفته بود و گرنه همه عشق و علاقه‌اش به حکمت و کلام و علوم معقول و منقول بود. تحت تأثیر و تربیت او بود که عشق به اینگونه معارف در سنین نوجوانی در دل من ریشه کرد.

در سالهای دهه ۳۰ که به دبیرستان می‌رفتم هنوز تجملی به نام ادبیات کودکان پدید نیامده بود، لذا یا از میان کتابهای پدرم کتابی دندانگیر برای ذوق و سلیقه نوجوانی خود پیدا کردم، مثل ریحانه

الادب تالیف مرحوم مدرس تبریزی که فی الواقع زندگینامه جذابی است، یا ریاض العارفین رضاقلی هدایت را. یا نقطه امید و آبخور دیگری هم داشتم که ده‌های کرایه کتاب بود که کتابهای داستانی را مثل آتیلا، غرش طوفان، پاردا یانها، کنت مونت کریستو و غیره را شبی يك ریال یا سی‌شاهی کرایه می‌داد. مجلاتی مثل تهران مصور، سپید و سیاه، امید ایوان هم باب طبع بود. بدینسان سالهای دبیرستان را در قزوین گذراندم و سال ۱۳۴۲ به تهران آمدم و ابتدا در دانشگاه ملی که همان سال تأسیس شده بود در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شدم. ولی در یکی از کلاسها، وقتی که برای اولین بار خواستند خرگوش شهید زیبای معصومی را برای تشریح دراز کنند، ناگهان یکه خوردم و به قول بچه‌ها حالم گرفته شد، عقب عقب از آزمایشگاه، و فردای آن روز از تهران فرار کردم و رفتم نزد پدر و مادرم که دوباره چند ماه دیگر در خلوت شهرستان درس بخوانم و برای کنکور بعدی، این بار در رشته ادبیات فارسی که در میان همه رشته‌های دانشگاهی برایم از همه عزیزتر بود، آماده شوم. در دانشکده ادبیات نزد بزرگانی چون دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر عباس زریاب، دکتر مهدی محقق، دکتر حسن سادات ناصری، دکتر امیرحسن یزدگردی، دکتر پرویز نائل خانلری، دکتر ذبیح‌الله صفا و استادان قدیمی مشربی چون شادروان عبدالحمید بدیع‌الزمان کردستانی و آیت‌الله ابوالحسن شعرانی درس خواندم و

از همان آغاز با همشهری و همزاد روحی و همدل و همزبانم آقای کامران فانی محشور بودم و امروزه هم پس از گذشت ۲۷ سال از آغاز آشنایی و ارادت، با ایشان حشر و نشر دارم. تحت تأثیر و ارشاد آقای فانی بود، و نه درس و مشق دانشگاهی، که به زبان آموزی و آموزش زبان انگلیسی و از آن طریق آشنایی با ادبیات اروپایی و فرهنگ غربی توفیق پیدا کردم، یعنی تحت تأثیر پدرم به معارف اسلامی و علوم قدیمه علاقه پیدا کردم و تحت تأثیر فرهنگ عمیق و دانش کم نظیر آقای فانی به مسایل و مباحث امروزه تعلق خاطر یافتم. و چون می‌دیدم که بین اشتغال فکری و علائق روحانی پدرم با شغل و حرفهٔ او فرق و فاصله است از همان نوجوانی تصمیم گرفتم که روشی در زندگی پیش بگیرم که بین علایق فرهنگی و شغلم فرق و فاصله‌ای نباشد. از نوجوانی آتش این اشتیاق در دلم زبانه می‌کشید که اهل قلم شوم. آرزوی نویسنده شدن - یعنی نویسندهٔ داستان - ناکام ماند ولی نویسنده‌گی غیر داستانی، یا تحقیقی را جانشین نویسنده‌گی هنری کردم. حدوداً دو سالی هم به کتابداری یعنی خدمات فنی کتابداری در مرکز خدمات کتابداری اشتغال داشتم، و با یک گروه پنج - شش نفری بر روی طرح عظیمی که نامش فهرستگان فارسی بود کار می‌کردیم، یکی از محصولات فرعی آن طرح که فهرست مستند نام مشاهیر و مؤلفان بود به صورت یک سلسله کتاب ادواری در دههٔ اخیر منتشر شده است، ولی خود فهرستگان که مجمع الفهارس نسخ چاپی کتابخانه‌های ایران بود و محل هر کتاب را در هر کتابخانه‌ای نشان می‌داد و ابزار تحقیقی مفیدی بود، همچنان چاپ نشده باقی مانده است. اگر کتابخانه ملی سروسامان دلخواه خود را پیدا کرد نمیدانم که یک روز فهرستگان فارسی هم انتشار یابد و کامل و روز آمد شود.



یک: ترجمه

- قبل از شروع کار نگارش، مدتها به ترجمه پرداختید آیا این دو مقوله را از یکدیگر جدا می‌دانید و آیا نگارش را مهم‌تر و جدی‌تر و ترجمه را کاری لزوماً کم

بارتر و ساده‌تر و پست‌تر می‌دانید؟

خیر. با آنکه در دههٔ اخیر بیشتر به تألیف پرداخته‌ام، ولی برای ترجمه حرمت و اهمیت دیگری قائلم. متونی را که برای ترجمه انتخاب کرده‌ام، همه از روی عشق به آن متون بوده است هیچکدام، - جز ترجمهٔ تاریخ فلسفهٔ کاپلستون (جلد هشتم تحت عنوان از بنتمام تا راسل) - برای انجام وظیفه نبوده است. البته انجام وظیفه که بد چیزی نیست می‌خواهم بگویم، چیزی فراتر از صرف انجام وظیفه یا انجام تکلیف، یا رفع تکلیف بوده است.

نیاز فرهنگی ما به ترجمه از فیزیک تا متافیزیک امری مسلم و محرز است. در اغلب زمینه‌های علم و فلسفه با اندکی کوشش می‌توانیم ترجمه‌ای از یک متن درجهٔ یک یا کلاسیک، یا مدرن به دست بدهیم. حال آنکه امکان تألیف درجهٔ یک در اغلب زمینه‌ها برای مؤلفان ایرانی یا فارسی زبان فراهم نیست. فی‌المثل یک محقق فلسفه‌دان می‌تواند با یک سال کوشش یک کتاب مهم در معرفی افلاطون یا ارسطو، یا برتراند راسل یا ویتگنشتاین از یکی از زبانهای اروپایی به فارسی ترجمه کند، ولی تألیف کتابی در همان حد و در همان طراز برای او نامقدور است. حتی اگر سوادش را داشته باشد غالباً امکانانش را ندارد. به این و امثال این دلایل است که بنده و امثال بنده به ترجمه روی می‌آوریم. حتی برای تحقیقات اسلامشناسی هم ما از دانستن و آموختن زبانهای خارجی ناگزیریم. شما اگر فی‌المثل بخواهید دربارهٔ یکی از کارهای خواجه نصیرالدین طوسی یا غیاث‌الدین جمشید کاشانی تحقیق کنید بی‌شبهه چند و چندین مقاله و رسالهٔ تحقیقی ارزشمند به زبانهای اروپایی پیدا می‌کنید. ولی اگر فقط با زبان فارسی بخواهید در زمینهٔ اسلامشناسی یا حتی ادبیات فارسی کار کنید، به محدودیتها و مشکلات بزرگی برخورد خواهید خورد. اینهمه سیاسی دیدن فرهنگ غرب برای ما مفید نیست. برای اهل نظر، غرب بیش از آنکه یک موجودیت سیاسی باشد، یک واقعیت عظیم فرهنگی است. برای آنکه متهم به طرفداری از «تهاجم فرهنگی غرب» نشوم بهتر است به سؤالی که مطرح کردید برگردم. برای بنده که هم مرتکب ترجمه شده‌ام و هم مختصر تجربه‌ای در تألیف دارم، هرگز تألیف مهمتر از ترجمه نیست. و کل کارنامهٔ ترجمه‌های اهل قلم ما در زمینهٔ علوم انسانی، تا چه رسد به علوم طبیعی و فن و صنعت، از کارنامهٔ تألیفی مان بهتر است.

اولین ترجمه‌های شما که از هنری میلر و اونامونو است بسیار متفاوت و عجیب هستند. یکی از ادبیات امریکا و دیگری نویسنده‌ای مهجور از اسپانیا، چه شد که به این دو پرداختید؟

به قول حافظ «بس طور عجب لازم ایام شبایست» بنده اصولاً آدم پراکنده کاری هستم. هنری میلر نویسنده‌ای بسیار بانفوذ است و کمتر کسی مانند او این چنین زلزله در ادبیات داستانی قرن بیستم ایجاد کرده است. من در جوانی اغلب آثار او را که اتفاقاً انتقادهای ارزنده‌ای از شیوه زندگی سر به هوای امریکایی دارد، خوانده بودم؛ و یک رساله درباره او و یک داستان کوتاه از او به نام شیطان در بهشت ترجمه کردم. اما اونامونو از مقوله دیگری است. او یکی از متفکران بزرگ قرن بیستم است. آثار او به بیش از بیست زبان ترجمه شده است اونیز مانند سورن کی‌یر کگور تکان عظیمی به اندیشه دینی داده است، از نظر ژرفای فکری دینی او با بزرگانی چون قدیس اوگوستین و کی‌یر کگور و پاسکال و در فرهنگ ما با غزالی قابل مقایسه است. کتاب سرشت سوگناک یا مفهوم تراژیک زندگی او را آقای فانی به من معرفی کرد. معروف است که مرحوم فروزانفر وقتی که فتوحات و سایر آثار ابن عربی را می‌خواند تب می‌کرد، من نیز وقتی که این کتاب را در سال ۱۳۵۲ در ظرف دو سه روز خواندم یک ماه تب روحی کردم اینهمه معانی ژرف را فقط در کتب مقدس سراغ داشتم. فصلی از این کتاب را در انبای شماره اول که به همت شادروان غلامحسین ساعدی منتشر می‌شد، چاپ کردم، و به تشویق ایشان و بزرگانی چون آقای دکتر داریوش شایگان، کل کتاب را تحت عنوان درد جاودانگی به فارسی در آوردم، کسی را نمی‌شناسم که این کتاب یا ترجمه فارسی‌اش را به دست گرفته باشد و آه از نهادش برنیامده باشد. اخیراً به همت انتشارات البرز چاپ دوم درد جاودانگی با تجدید حروفچینی، منتشر شده است. من در میان کارهایی که اعم از ترجمه و تألیف دارم، این اثر را بیشتر از همه دوست می‌دارم.

- سالهاست که گرایش اصلی شما در ترجمه متون فلسفی و عرفان و مباحث اندیشه و تفکر است. آیا این بدان معناست که شما راه خود را انتخاب کرده‌اید و به نوعی به سوی ترجمه تخصصی می‌روید؟

درست است. با محدودیت امکانات و کمبود تخصصها و کوتاهی عمر چاره‌ای جز این نیست که آدم ولو مانند من پراکنده کار باشد، نظمی به انتخابهایش بدهد. پس از یک دو ترجمه ادبی یا دقیقتر بگویم ترجمه دو داستان، بیشتر به ترجمه متون فلسفی رو آوردم. در این زمینه ابتدا عرفان و فلسفه را از استیسی ترجمه کردم که ارزیابی کم نظیر و راهگشایی درباره عرفان است. او با تحقیق عقلی - فلسفی، بدون اینکه همدلی یا شیفتگی مفرطی به عرفان داشته باشد به این نتیجه رسیده است که عرفان راه به جایی می‌برد و صرفاً تخیل یا شعر یا نوع دیگری از بافتنی‌ها نیست. بعد درد

جاودانگی را ترجمه کردم که درباره‌اش توضیحی دادم. بعد علم و دین را که نوعی تطبیق بین روشهای فلسفه دین و فلسفه علم است. بعد پوزیتیویسم منطقی را نوشتم که آمیزه‌ای از تألیف و ترجمه است. بعد یک جلد از تاریخ فلسفه کاپلستون را تحت عنوان از بنتمام تا راسل ترجمه کردم که جلد هشتم از این دوره تاریخ فلسفه ۹ جلدی است. بعد هرچه بیشتر با به سن گذاشتم علاقه‌ام به فلسفه کمتر و به کلام (الهیات) بیشتر شد اخیراً ترجمه خدا در فلسفه را منتشر کردم که اثری است فلسفی - کلامی، یعنی برهانهای کلاسیک اثبات وجود خداوند، که مقدمه‌ای هم بر آن نوشته‌ام و برهانی هم از خود تلفیق و تدوین کرده‌ام و نقد و نظر بعضی از صاحب نظران را هم در همانجا آورده‌ام. یعنی نقادیهایی را که از آن برهان تلفیقی بنده کرده‌اند، یا پاسخی کوتاه که در جواب انتقادهای آورده‌ام. اخیراً یعنی در حال حاضر مشغول ترجمه مقالاتی از دایرة المعارف دین ویراسته میرجا الیاده هستم که همه درباره دین است و تحت عنوان دین پژوهی در چند دفتر یا چند جلد منتشر خواهد شد.

دشواریها، امکانات و محدودیتهای ترجمه متون

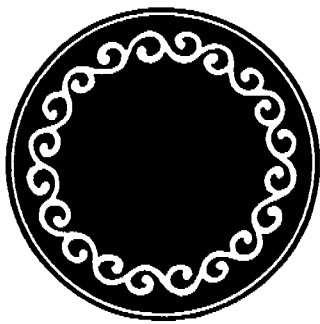
فلسفی در زبان فارسی چیست؟

مهمترین دشواریها مساله اصطلاح شناسی است. هیچ علمی از علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی بدون اصطلاحات و اصطلاح شناسی خاص خود نیست، اصطلاحات کلمه‌های فنی‌ای هستند که طبق نوعی اجماع و همفکری و همزبانی اهل تخصص ساخته شده‌اند و برای تفهیم و تفاهم در حوزه یک تخصص به کار می‌رود. اصطلاحات را باید به معنای کاربردی اصطلاحی‌شان در نظر گرفت نه معنای لغوی و تحت اللفظی. عده‌ای از مترجمان متون فلسفی ما در عصر جدید، نه به فلسفه جدید غربی احاطه دارند، نه به فلسفه قدیمی اسلامی خود ما، لذا ترجمه‌هایشان فقط ظاهراً معنی دار است و به تعبیر بنده «معنی دار نما» است.

در ترجمه متون فلسفی مترجم با انبوهی از اصطلاحات و تعابیر به زبان خارجی روبرو می‌شود. آیا زبان فارسی اولاً زبان معادل خوبی برای متون فلسفی هست یا نه؟ دوم اینکه آیا انس با عرفان و فلسفه اسلامی اعم از فارسی و عربی، کمکی به ترجمه متون فلسفی و یافتن معادلها می‌کند یا نه؟ و سوم اینکه تکلیف مترجم فارسی زبان در مواردی که معادل وجود ندارد یا باید ساخت چیست؟

پرسشهای جنابعالی را به همان ترتیب که مطرح فرموده‌اید تک تک به کوتاهی عرض می‌کنم. آری زبان فارسی امروزه ما که در زمینه عرفان و فلسفه و منطق و کلام (علوم معقول یا عقلی به طور

علوم اجتماعی نیز فی‌المثل ترجمهٔ پاکیزه و مفهوم‌جامعه‌باز و دشمنان آن به قلم آقای عزت‌الله فولادوند به فارسی در می‌آید.



دو- تصحیح متون

مختصری دربارهٔ تصحیح متون در زبان فارسی در زمینهٔ ادب و فرهنگ توضیح بدهید. يك مصحح خوب باید دارای چه خصوصیات باشد؟ وجه میزان علم و اطلاع برای تصحیح متون لازم است؟

فکر نمی‌کنم لازم باشد دربارهٔ اهمیت و ضرورت تصحیح متون حرفی بزنم. ما هنوز متون هزار ساله‌ای داریم که به طبع نرسیده است. نظیر قرآن قدس که معلوم شد کهنترین ترجمهٔ یافته شده و احیا شدهٔ فارسی از قرآن مجید است و آقای دکتر علی رواقی با کشف و تصحیح عالمانهٔ این اثر بسیار عظیم، و با نظر به چندین ترجمه و تفسیر کهن قرآن که تاکنون تصحیح و طبع کرده‌اند، حقی فراموش ناشدنی برعهدهٔ اهل علم در این کشور دارند. سختکوشیهای آقای نجیب مایل هروی در احیای متون فارسی هم از برکات زمانهٔ ماست. ایشان کهنترین تفسیر فارسی را که تاج التراجم نام دارد در ۳-۴ مجلد تصحیح و برای طبع آماده کرده‌اند. یا فی‌المثل روح‌الارواح در زمینهٔ اسماء الهی را که اثر سمعانی است و دو سه سال پیش به چاپ رساندند یکی از مهمترین و قدیمترین متون فارسی است، چیزی است که هم قدمت و هم قیمت آن قابل مقایسه با کشف‌المحجوب هجویری است. اما صفات يك مصحح خوب، اول عشق بی‌پایان و بندناپذیر و پندناپذیر به زبان فارسی و فرهنگ اسلام و ایران یا فرهنگ اسلامی ایران. دوم داشتن فرهنگ و معارف عمومی بسیار در زمینهٔ واژه‌شناسی و تاریخ و ادبیات و زمینهٔ خاص یا رشتهٔ علمی خاصی که در آن حوزه کار می‌کنند. یعنی فی‌المثل کسی که می‌خواهد يك ترجمه یا تفسیر کهن قرآن را که به زبان فارسی است احیا کند غیر از عشق و سختکوشی، به سواد تخصصی در زمینهٔ کار خود نیز احتیاج دارد. یعنی باید انس استحضار ذهنی بسیار با آیات قرآنی داشته باشد و

کلی) اصطلاح‌شناسی اش براساس واژگان و تعبیرات عربی، یا عربیهای فارسی شده است، برای کسی که انس و احاطهٔ کافی داشته باشد، زبان معادل خوبی برای متون فلسفی یا به طور کلی معقول است. دوم اینکه بدون انس با عرفان و فلسفه و علوم معقول قدیم، امکان ندارد که بتوان ترجمهٔ مانوس و مفهومی از متون فلسفی، حتی متون فلسفی جدید به دست داد. سوم اینکه در این زمینه و در سایر رشته‌ها هم ابتدا باید جست‌وجو کرد اگر معادل قدیم وجود نداشته باشد، با احتیاط و مشورت می‌توان واژه یا تعبیری پیشنهاد کرد. چنانکه بنده وقتی که به تعبیر intersubjective که فراوان در متون فلسفی و مخصوصاً فلسفهٔ دین و فلسفهٔ علم به کار می‌رود، برخوردیم برای آن معادل «بین‌الذهانی» را پیشنهاد کرده‌ام، که واژه‌ای کمابیش شفاف و وافی به مقصود است. این واژه فی‌المثل مانند بین‌المللی ساخته شده که خودش به عنوان معادل و ترجمهٔ international پدید آمده است. عربی بودنش هم، در حدی است که قابل قبول است و قلبه و آب نکشیده نیست.

اساساً ترجمهٔ متون فلسفی و متونی که دربارهٔ اندیشه و تفکر است، به زبان فارسی به شکل فعلی در ایران مطلوب است؟ و آیا تمام این دورهٔ نیم قرن ترجمهٔ متون فلسفی به فارسی به غنای زبان فارسی کمک کرده است؟ نه فقط ترجمهٔ متون فلسفی، بلکه اصولاً رواج دامن گستر ترجمه در عصر جدید به غنا یا اغنای زبان فارسی کمک کرده است. به نظر من تا پیش از آغاز ترجمه‌ها یا پیش از شیوع و رواج جدی آنها، ذهن و زبان ما یکسره ادبی بوده است، و ما هر فکر و اندیشه را ولو اینکه علمی یا فلسفی یا تاریخی یا اجتماعی بوده باشد، با تعبیرات ادبی بیان می‌کرده‌ایم، و به لفاظی که يك نمونهٔ ماندگار آن «عطف مترادفات» است، میدان می‌داده‌ایم. زبان خارجی و فرهنگ نهفته در آن و دقتی که در بیان و تعبیر آن هست ذهن و زبان ما را دقیق‌تر و چابک‌تر و باریک‌نگرتر کرده است. در این بحث بنده کاری با گرده برداریهای ناشیانه از زبانهای خارجی ندارم. آن ضلع منفی این برخورد است، بنده ضلع و وجه مثبتش را می‌گویم.

حاصل آنکه ما با نیم قرن تلاش و تمرین در زمینهٔ ترجمهٔ متون فلسفی و فکری و فرهنگی غرب، امکانات زبانی و بیانی خود را نسبی بیشتر از برادران فارسی‌زبان افغانی یا تاجیکی توسعه داده‌ایم. و این امر فقط محدود به حوزهٔ فلسفی صرف نیست، بلکه به حوزهٔ وسیعتر فکر و فرهنگ هم سرایت پیدا کرده است، با استفاده از این سابقه و امکانات و پیشرفت نسبی است که می‌بینیم در حوزهٔ غیر فلسفهٔ محص، یعنی در حوزهٔ علوم اجتماعی یا فلسفهٔ

متون مشابه با متنی که می‌خواهد تصحیح کند فراوان خوانده باشد، بعد باید نسخه‌شناس و کتاب‌شناس و مرجع‌شناس باشد. تاریخ زبان را هم علاوه بر تاریخ ادبیات باید بداند. چه بهتر که زبان‌شناس باشد یا علائق و مطالعات زبان‌شناختی داشته باشد. امروزه کار و بار تصحیح متون، از حالت ذوقی صرف بیرون آمده و نظم و نسق و سیستم پیدا کرده است. چندین اثر در این زمینه به زبان فارسی و عربی در عصر حاضر نوشته شده است. یکی رساله‌ای است که آقای صلاح الدین منجد نوشته و مرحوم خدیو جم به فارسی در آورده، یکی منهج تحقیق المخطوطات است که مؤسسه آل‌البیت در قم تدوین و طبع کرده است. اخیراً هم آقای دکتر جمال شیرازیان کتابی در این زمینه نوشته‌اند که مرکز نشر نسخ خطی آن را انتشار داده است. بنده هم در مقاله «آیین نقد کتاب» که سال‌ها پیش در مجله نشر دانش چاپ شد، به جنبه‌هایی از آن اشاره کرده‌ام. ولی جامع‌ترین اثر در این زمینه کار آقای نجیب مایل هروی به نام روش نقد و تصحیح متون است که از سوی بنیاد پژوهش‌های اسلامی در سال ۶۹ انتشار یافته و بالغ بر ۳۰۰ - ۴۰۰ صفحه است و اتفاقاً در سال جاری در رشته خاص خویش به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

چرا علاقه به تصحیح دیوان حافظ در ایران بیشتر از هر دیوان یا متن دیگری است؟

برای اینکه حافظ، به تعبیر بنده، حافظه ماست. برای اینکه همان قدر که زبان فارسی و شعر فارسی را عزیز کرده است، فارسی زبانان او را عزیز می‌دارند. برای اینکه «قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است». به واقع نسخه‌های خطی دیوان حافظ در ایران و شبه قاره هند، و ترکیه و تاجیکستان و جمهوریهای دیگر شوروی سابق، از هر متنی بیشتر است. در تاریخ تصحیح متن حافظ چند نقطه عطف مهم وجود دارد. اول چاپ دیوان حافظ به کوشش مرحوم قدسی است که در حدود سالهای ۱۳۲۰ هجری قمری انتشار یافته، و غزلها و آثار منسوب یا غیر معتبری که در آن هست بسیار ناچیز است. و مرحوم قدسی برای تهیه آن منابع نسخه‌های خطی بسیاری در دست داشته است. البته این متن، تصحیح انتقادی نیست. بعد، نقطه عطف دوم دیوان تصحیح مرحوم عبدالرحیم خلخالی است براساس نسخه مورخ ۸۲۷ق. منتها ایشان نتوانسته‌اند چنانکه باید و شاید متن را درست بخوانند، و چاپ حرفی‌ای که در حدود ۶۵ سال پیش از آن نسخه به عمل آوردند، تصحیف خوانی بسیاری در بر داشت. این نسخه یکی از قدیمترین و جامع‌ترین و بدون حشو و زائدترین نسخه‌های کامل دیوان حافظ است (که خوشبختانه به کوشش فرزند ارجمند ایشان، دو سه سال پیش به صورت چاپ عکسی انتشار یافت) مرحوم قزوینی و مرحوم

دکتر غنی کار خود را بر این متن (یعنی نسخه خطی، نه چاپی) استوار کردند و از ۱۷ نسخه دیگر هم سود جستند و با کاردانی و وسواس علمی و روش دانی کم نظیر قزوینی و یاری کارساز شادروان غنی، برای نخستین بار دیوان حافظ بر طبق موازین علمی تصحیح متون و با استفاده از نسخ کهن، در سال ۱۳۲۰ شمسی انتشار یافت که از بزرگترین موفقیت‌های علمی ایرانیان در زمینه علوم انسانی و حافظ پژوهی به شمار می‌آید. پس از آن چهل سال دیگر رویدادی به آن اهمیت در این زمینه رخ نداد. تصحیح‌های ذوقی مرحوم پژمان و استاد ابوالقاسم انجوری شیرازی پسند خاطر مردم واقع شده است. حافظ به روایت احمد شاملو، از ضایعات حافظ پژوهی نیم قرن اخیر ایران است. در این زمینه یکی از جدی‌ترین نقدهای بی‌مجامله را بنده در الفبای شماره ۶، منتشره به سال ۱۳۵۴ نوشتم، که بعد در کتاب ذهن و زبان حافظ تجدید چاپ شد. پیش از بنده، شادروان استاد مرتضی مطهری نگرش نادرست، یعنی ماتریالیستی مبتذل شاملو را به حافظ، به درستی به محک نقد و جرح کشیده بود که در مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری ایشان به طبع رسیده است. اگر نکته ناگفته‌ای در باره این «روایت» باقی مانده بود، آقای دکتر جلال متینی، با نقد کمر شکنی که در ایران نامه ویژه بزرگداشت حافظ، (چاپ امریکا، ۱۳۶۷) نوشت، عرضه کرد.

دیگر از تصحیح‌های قابل توجه دیوان حافظ تصحیح مشترک استاد محمدرضا جلالی نائینی و استاد نذیراحمد بود که ابتدا در حدود سال ۱۳۵۰ انتشار یافت سپس در چاپ‌های بعد، با یافتن متون اساس و اساسی دیگر و بسیار کهن، تجدید نظر شد. تصحیح شادروان استاد پرویز نائل خانلری از دیوان حافظ، حتی از تصحیح خارق‌العاده قزوینی غنی، مهمتر، علمی‌تر و روشمندانه‌تر بود. حافظ پژوهان دهها نقد در بیان اهمیت این تصحیح نوشته‌اند. آثار هوشنگ ابتهاج، تصحیح تازه‌ای از دیوان حافظ که عمدتاً مبتنی بر تصحیح استاد خانلری است، تهیه کرده‌اند که کمبودها و کاستیهای آن طبع را بر طرف کرده است، و تا آنجا که بنده از دور و نزدیک در جریان هستم، جزو مهمترین کوشش‌های حافظ پژوهی عصر جدید است، و نزدیک به انتشار است.

شما به تصحیح کلیات سعدی اقدام کرده‌اید، چرا به تصحیح کلیات سعدی کمتر عنایت شده است و چرا نسخه فروغی را بیشتر نسخه اصلی می‌گیرند؟

علت اینکه من به تصحیح مجدد کلیات سعدی بر مبنای تصحیح و طبع فروغی اقدام کردم این بود که از حدود سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ که این اثر برای نخستین بار به طبع رسید، سالها و



دهه‌ها تجدید چاپ نشده بود و در طی این سالها و دهه‌ها ناشران متعدد بی‌آنکه عین آن را بتوانند افست کنند، چون مسائل حق مؤلفی داشت، رونوشت‌های پر غلطی از آن به طبع می‌رساندند و رویش می‌نوشتند بر اساس طبع فروغی. بنده به پیشنهاد آقای فانی بر آن شدم که بهتر است بلکه لازم است خود طبع فروغی با بهسازیهای لازم و انواع فهارس، و با عملکرد غلط‌نامه‌های فراوان و رفع اغلاط مطبعی و خلاصه هر اصلاحی که واجب یا مستحب است، تجدید چاپ شود. پس کار بنده بهسازی و بهترسازی همان تصحیح بود، و در مقدمه آن اثر ۱۱ کاری را که در اصلاح آن انجام داده‌ام نوشتم. این تصحیح مجدد با استقبال اهل ادب و دانشجویان مواجه شد، و به جای فروغی بدلی، فروغی اصلی را به دست مردم داد. چاپ نهم این کلیات در سال ۱۳۶۹ منتشر گردیده است. در این مدت، شادروان استاد غلامحسین یوسفی تصحیح مجدد و اساسی خود را از کلیات سعدی به تدریج چاپ و منتشر کردند و چنانکه می‌دانید از مجموعه کلیات تصحیح و شرح ایشان گلستان و بوستان به طرز شکیلی به چاپ و تجدید چاپ رسیده است و غزلهای هم گویا تحت طبع است. می‌توان گفت که فقط این تصحیح، از کوشش شادروان فروغی مضبوط‌تر و منضبط‌تر است. همچنین در حدود ده سال پیش فقط غزلهای سعدی به تصحیح مجدد مرحوم حبیب یغمایی که همکار و همدست مرحوم فروغی در تصحیح همان کلیات هم بوده‌اند، انتشار یافت که فی‌الجمله تصحیح قابل توجهی بود.

اما در مجموع همان است که شما فرمودید که اصولاً به تصحیح کلیات سعدی کمتر عنایت شده است. با آنکه جایی که سعدی در ادب فارسی و در دل ادب دوستان دارد از جای حافظ کمتر نیست. شاید یک دلیلش این باشد که آثار سعدی متنوع و متعدد است از مثنوی و غزل و قصیده و فارسی و عربی و نظم و نثر و حجمش بیش از دو برابر غزلیات حافظ است. از سوی دیگر گویا نسخه‌های قدیم واصل و کامل کلیات سعدی چندان فراوان نیست. چیزی که مسلم است شیخ اجل در طول این هفت قرن همواره قدر دیده و به صدر نشسته است و حد همین است سخندانی وزیایی را.

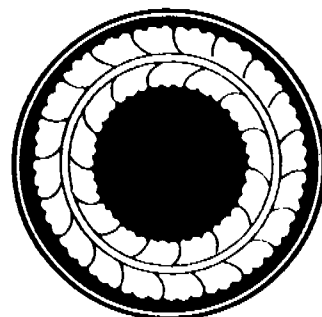
سه: فرهنگ‌ها

به عنوان يك ادیب به طور مداوم با فرهنگهای يك زبان از دهخدا و برهان قاطع کار می‌کنید می‌خواستم نظرتان را به طور اجمال راجع به این فرهنگهای يك زبانه بدانم.

آنچه من بیشتر مراجعه می‌کنم و می‌پسندم لغت‌نامه عظیم دهخدا است. می‌گویند و درست هم می‌گویند که این فرهنگ ۲۸ هزار صفحه‌ای غلط دارد یا سیستمی را که باید داشته باشد ندارد و حتی در این لغت‌نامه بزرگ، گاه هست که واژه‌ها و تعبیّرات مأنوس هم پیدا نمی‌شود و نظایر این انتقادات. یا بعضی به مواد رجالی و زندگینامه‌ای آن که نقل چندین و چند صفحه‌ای یا ستونی از منابع دیگر است اعتراض دارند. این ایرادها و بیشتر از اینها هم به لغت‌نامه دهخدا وارد است. درست مثل اینکه رسم شده است که همه عیبهای تهران بزرگ را بر می‌شمارند ولی عملاً همه زندگی در تهران را به هر شهرستان دیگری ترجیح می‌دهند. شواهد منظوم و منثور دهخدا مهمترین حسن و مزیت آن است نظم و نسق نداشتن ایده آل آن هم قابل تحمل و قابل اغماض است. باری بنده احترام بسیاری برای این کوشش پینجاه ساله که تا به امروز جامع‌ترین واژه‌نامه فارسی و حتی عربی-فارسی است قائلم. معروف است که علامه قزوینی گفته بوده است در چنین کار بزرگی اگر ده هزار غلط هم راه پیدا کند معفو (بخشوده) است البته فرهنگ فارسی یعنی فرهنگ معین سیستماتیک‌تر و بقاعده‌تر است. اما هر دوی این فرهنگها واژگان و تعبیّرات ۳۰-۴۰ سال اخیر را ندارند و نوشتن ذیلی بر آنها شامل لغات و نو ساخته‌های دهه‌های اخیر، یا از قلم افتاده‌های آنها ضرورت دارد.

آیا اساساً می‌توان به يك فرهنگ فارسی کامل، بی‌نقص، جامع و اصح رسید که کلیه مشکلات يك اهل علم و فرهنگ را حل کند؟

بله، امکانش هست، هم امکان نظری، و هم امکان عملی و اخیراً فرهنگستان زبان و ادب فارسی که بیش از يك سال از تأسیس و آغاز فعالیت آن می‌گذرد، عازم به انجام چنین طرحی است و قرار است يك فرهنگ جامع، شامل تمامی واژگان فارسی یا عربی مستعمل در فارسی از پیش از رودکی تا همین امروز فراهم کند، و يك فرهنگ روز یا معاصر، نظیر وبستر و روبر یا المنجد و لاروس کوچک. غیر از فرهنگستان یکی از بزرگترین واژه‌شناسان عصر حاضر آقای دکتر علی‌رواقی سالهاست که مقدمات تدوین چنین



فرهنگهائی را طی کرده است و يك قلم در حدود ۹ میلیون فیش به عنوان شاهد استعمال يك لغت یا تعبیر از متون قدیم یا جدید فراهم آورده است. فرهنگ نویسی ما باید بدون عار و تعلق، از آخرین دستاوردها و تکنیکهای فرهنگ نویسی غربی یا حتی عربی، استفاده کند.

آیا در زمینه فلسفی، فرهنگی دو زبانه در زبان فارسی وجود دارد که گره گشای مشکلات ترجمه متون فلسفی و اندیشه باشد؟

القرآن يك اثر جامع و جاودانه است. از واژه نامه های عربی - فارسی یعنی دو زبانه قرآن مجید باید از لسان التنزیل و وجه قرآن، و ترجمان القرآن، مستخلص، تراجم الاعاجم، و قاموس قرآن اثر ۶ جلدی (در ۳ مجلد) تدوین استاد سیدعلی اکبر قرشی نام ببرم. یکی از جامع ترین و جدیدترین واژه نامه های قرآن اثری است به نام لغت نامه قرآن کریم گرد آورده محمود عادل که جلد اول آن (۱ - ج) در حجمی در حدود ۶۰۰ صفحه منتشر شده، و مرجعی معتبر است. #

اگر منظورتان فرهنگ مقاله دار فلسفی است که اثری قابل توجه و قابل اعتمادی در این زمینه نداریم. اگر واژه نامه یا برابر نامه را بگویید، در جواب عرض می کنم که اثری تحت عنوان فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی که برابر نهاده ها و واژه نامه های در حدود ۴۰۰ متن ترجمه شده را يك کاسه کرده است، به کوشش خانم ماری بریجانیان، و ویرایش اینجانب، همین روزها از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی انتشار می یابد که در حدود ۱۰۰۰ صفحه و حاوی در حدود بیست هزار واژه است و بیشک مترجمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت افزایش دهد. کوشش دیگری که در این زمینه شده و بنده افتخار ویرایش آن را داشته ام. فرهنگ اصطلاحات علوم و تمدن اسلامی است که نامش گویای محتوای آن است. این اثر هم برابر نامه است و به صورت فارسی - انگلیسی و انگلیسی - فارسی از سوی بنیاد پژوهشهای اسلامی به زودی انتشار می یابد و يك کار سنگین مرجع و گروهی است.

در فرهنگ موضوعی قرآن زمینه کار را طوری بنا می کنید که بشود به سوی يك قاموس برای قرآن کریم رفت. چرا در این زمینه و به طور کلی در زمینه قرآن مجید کمتر کار فرهنگ نگاری شده است؟ دشواریهای کار چیست؟

کار مشترك بنده و آقای کامران فانی فرهنگ موضوعی قرآن در واقع فهرست موضوعی است یعنی شرح و بسط معنایی ندارد، ولی همان طور که شما اشاره کردید قابلیت این را دارد که کسی یا گروهی این کار را مبنای تدوین فرهنگ قرآنی قرار دهند. اما باید بگویم که فرهنگها و قاموسهای خاص قرآن مجید آن قدر هم کمیاب و نایاب نیست. حتی واژه نامه خاص ابن عباس (متوفای ۶۸ق) تدوین شده و به طبع رسیده است یا شرح لغات قرآنی مستخرج از صحیحین واژه نامه های قرآن مجید یکی دو تا نیست که بتوانم نام ببرم. واژه نامه راغب اصفهانی تحت عنوان مفردات

